

توفان الکترونیکی

نشریه الکترونیکی حزب کارایران

شماره ۱۰۳

بهمن ماه ۱۳۹۳ فوریه ۲۰۱۵

toufan@toufan.org www.toufan.org

بسیج همگانی با اسم رمز « شارلی ابدو »!

توطئه اختناق کارگران انقلابی و کمونیسم



من شارلی نیستم!

شلومو ساند (نویسنده اسرائیلی)



جنبش کارگری و سندیکایی ایران و چگونگی
ایجاد تشکیلات سراسری در شرایط فعلی



مصاحبه با رفیق ماریو سوزا عضو رهبری حزب کمونیست (م ل سوند)

درمورد استالین

گشت و گذاری در فیسبوک

پرسش و پاسخی درمورد استالین، سوسیالیسم و دیکتاتوری پرولتاریا

سخنی کوتاه پیرامون تحولات یونان

یادی از رفیق عباس گودرزی (علی)

بسیج همگانی با اسم رمز «شارلی ابدو»!

توطئه اختناق کارگران انقلابی و کمونیسم

جهادیسیم مرجوعی

سابقه تروریسم «اسلامی»! اینکه کی علم شد، کجا گل کرد، چطور قد کشید، طول و عرض گرفت... فعلا بماند. همینقدر یاد آوری می کنیم که گودال رد پای کلفت این هیولای کور و ویرانگر و بی قواره، قانونگریز و تولید ستیز، در مسیر کمر بند سبز ناتوچی ها برای تضمین امنیت نوع غربی سرمایه در دوران رقابت اردوگاهی بر سر کنترل انحصاری تولید و بازرگان جهان هنوز خالی مانده است. قرائن نشان می دهند که این جانور مرموز «اسلامی»! زیر سایه الیگارشلی مالی، ایضا قانونگریز و تولید ستیز، محرمانه، دور از چشم اغیار، در بستر مناسبات متداول، تقسیم کار جاری و امپریالیستی رقم خورد. سخن بر سر یک ششلول بند سیار، تشنه نفت و گاز مجانی است که دلار بدون پشتوانه در جیب دارد و با گرین کارت آمریکا سفر می کند...

بعد از این مقدمات، می رسیم به اصل مطلب - داستان «جهادیسیم مرجوعی»! سخن بر سر ماجرای غم انگیز اخیر، آخرین عملیات تروریستی دو فرانسوی «مسلمان»! در استان پاریس است - رویدادی که قابل پیش بینی بود. معذالک، این اولین مرتبه نیست که تروریسم مرجوعی فرنگستان - یعنی همان ارتش صادراتی «جهادیسیم ها»! به خاور میانه برای براندازی دولت قانونی در سوریه... با طراحان ستیز مذهبی در این منطقه مستعد و دور دست، با اختراع کنندگان تروریسم «اسلامی»! در سرزمین زادگاه تسویه حساب می کند.

شواهدی هست مبنی بر اینکه احتمال تکرار حوادثی غم انگیز از این دست، خاصه در اوضاع و احوال جاری جهان، با توجه به سماجت ناتوچی ها و حماقت روزی نامه های «وزین»! مثل هجونامه بورژوا - پلیسی شارلی ابدو، شاید دیر و زود داشته باشد... ولی منتفی نیست. ضرب المثل باد و طوفان... خاصه اینکه تروریسم «اسلامی»! اصلا برای لجن مال کردن مبارزه آشکار طبقاتی، موضوع جنبش سوسیالیستی کارگران در جهان سرمایه داری، برای اختناق پرولتاریای انقلابی و کمونیسم در دوران معاصر سازمان داده شد.

اینکه بر ماست از ما نیست

بورژوازی امپریالیستی «مترقی»! از هر قماش، با هر لباسی، رنگ و لعابی، حرف مفت است. این جانور هار و لاشخور، رسواتر از آن است که بتواند عقل سلیم را گمراه، یا کارگران انقلابی را فریب دهد. دیری است که دنیای «آزاد»! به بن بست رسیده، با مولفه های ساختاری خود در تناقضی آشکار قرار گرفته است - بورژوازی پا در هواست. همه می بینند که اقتصاد بازار، مکانیسم تولید برای فروش، بکلی مختل شده، سرمایه داری، خاصه نوع غربی آن، بدلانی کاملاً محسوس و ملموس و قابل فهم: پیشرفت یک سلسله از کشورها در آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین، برآمد چین و هند و روسیه و برزیل و مکزیک و آفریقای جنوبی... با مشکلات عدیده: عدم تحرک اقتصادی، محدودیت بازار فروش، کاهش مواد خام و انرژی، رشد معکوس تولید و مصرف، با درد بی درمان تنزل نرخ سود در سرزمین پایگاه روبروست.

قرائن نشان می دهد که اروپای غربی در تنگنا، آمریکای شمالی - با ظاهری «استوار»! اصلا بسامان نیست. عشاق رقیب، از قضا گرفتار نوعی کسر بودجه و کسری بازرگانی مزمن، با کلی بدهی... اینجا کمتر و آنجا بیشتر، بر کوهی از تضاد و تناقض نشسته - در انتظار نوعی معجزه... مثل «شیران»! می غرند و خود خوری می کنند. این پیشکسوتان از خود راضی، زیر سایه سنگین الیگارشلی مالی، قانونگریز و تولید ستیز، هر چه زور می زنند، نمی توانند اشتغال ایجاد کنند، مبادله کار و سرمایه برای ایجاد اضافه ارزش را سازمان داده و تکرار وضع موجود، استمرار تسلط انحصاری خود بر تولید و بازرگانی جهان امروز را تضمین نمایند. ببخود نیست که غرب «متمدن»! بیش از پیش، بسمت ویرانگری و تخریب، ماجراجویی نظامی، میلیتاریسم کور و احمقانه و افسار گسیخته، اشغالگری های بی سرانجام، قتل و کشتار جمعی در مناطق دور دست، بیش از پیش بسمت تروریسم آشکار در سطح ملی و بین المللی گرایش دارد.

مانور خررنگ کن

گردهمائی اخیر بزرگان ناتو، تظاهرات طراحان ویرانگری، سازمان دهندگان تروریسم «اسلامی»! در فرنگستان، اجماع حضرات در این کشور فرسوده و بیمار سرمایه داری، در آستانه ورشکستگی، با یک کسر بودجه مزمن، حدود ۷۰ هزار میلیارد اورو کسری بازرگانی، بیش از ۱۲۰۰ میلیارد اورو بدهی، بیکاری انبوه، بیش از شش میلیون، خاصه جوانان بعلاوه چند صد هزار نفر آواره و مطرود و خیابان خواب... پاسخ جمعی در قبال «جهادیسیم مرجوعی»! بوی جنگ می دهد، جنگی بزرگ. حکایت از یک نقشه ارتجاعی و شوم دارد: تدارک برای ماجراجویی برون مرزی، منوط به تعطیل مبارزه طبقاتی، آرامش قبلی پشت جبهه... پس این اجماع طبقاتی، مانور پر هزینه و خررنگ کن، برای منحرف کردن افکار عمومی از مسائل کلیدی است. لطائف ملانصرالدین خودمان را تداعی می کند:

چون کودتای ننگین، کودتای بناپارتیستی در کشور ساحل عاج بنام آقای «شورای امنیت»! اشغال لیبی برای نفت، مالی برای اورانیوم در همین دو سه سال گذشته، افزایش روز افزون حضور نظامی امپریالیسم فرانسه در آفریقا: چاد و جیبوتی و کامرون و بورکینا فاسو و صحرا و نیجریه و کنیا + بازگشت ارتش استعماری و اشغالگر فرانسه به خاورمیانه... که برکسی پوشیده نیست.

بگذریم از اینکه در همان فردای تظاهرات بزرگان قوم در پاریس، خبر دادند که یک ناو جنگی و نوساز فرنگستان، ناو بزرگ و هواپیما بر شارل دول نیز، می گویند با وسعتی معادل ۵ زمین فوتبال، با کلی سلاحهای قدیمی و جدید، دهها هلیکوپتر، بمب افکن های دور پرواز، باد کرده رافال، یک آواکس برای شناسائی منطقه از ارتفاع خیلی بلند، چند صد هزار متری، با قریب ۴ تا ۵ هزار نفر خدمه، ناوی کارکشته، حرفه ای و حاضر به یراق... اینها همه، همراه با یک زیر دریائی اتمی، مجهز به راکت های دور زن... راهی خلیج فارس شد. خودتی، آقای اولاند.

بسیج « همگانی »!

واکنش نسبتاً سریع و احدهای ضربتی ویژه پلیس و ژاندارمری در قبال عملیات تروریستی اخیر در استان پاریس، گوا اینکه دو سه روز بدرزا کشید و ۱۷ کشته، با احتساب دو مامور محافظ شارلی ابدو + یک مامور پلیس راهنمایی، و شماری مجروح بجا گذاشت، بعد از ختم ماجرا و قتل سه جهادپست مرجوعی، جهت نظر سنجی ها را بسود اولاند و شرکاء تغییر داد. راه را برای حقه بازی های سیاسی و انتخاباتی مدیر عامل منفور بنگاه الیزه کوپید و صاف کرد. باعث شد که اولاند ورشکسته، بعنوان فرمانده کل قوای ملی، زمینی و هوایی و دریائی، با دستی « پر »! توپ بزند. بیشتر افکار عمومی را فریب دهد، راحت تر جیب مردم را خالی کند... در این راستا بود که فراخوان بسیج همگانی آقای اولاند، رئیس لاشه جمهوری در فرانسه، بنام « امنیت ملی »! برای مقابله با تروریسم در داخل و خارج - با اسم رمز « شارلی ابدو »! با کلی داد و قال، طبل و دهل، بیازار آمد، توانست با یک تیر چند نشان بزند: حمایت محافل مالی و امپریالیستی، سلاطین نفتی، بورس و مستغلات و تسلیحات در غربستان را بدست آورد. با استقبال گرم میراث خواران استعمار کهن، جنگ افروزان، سوداگران مرگ و نیستی، سلاحهای کشتار جمعی، استقبال ناتوجیهای جنایتکار، حکام اهلی و بدهکار، خایه مالان ریز و درشت الیگارشلی مالی روپرو شد. با تبلیغات سراسری، تهدیدهای مکرر، انواع تقلب و حقه بازی... افکار عمومی را گمراه کرد، ورشکسته ها را فریب داد، افشار میانی را بدنبال خود کشید.

عذر بدتر از گناه

عمدی یا « سهوی »! از قضا انتخاب اسم رمز « شارلی ابدو »! برای توجیه یک مانور بورژوا - امپریالیستی، کلی جای حرف دارد. مرده خوری بنام « آزادی بیان »! سوء ظن بر انگیز، بیوگرافی جعلی سقراط در عهد عتیق را، مبنی بر اینکه گویا سقراط قربانی « علم شد »! تداعی می کند... این شگرد با عقل سلیم جور در نمی آید. پس شاید، کاسه ای زیر نیم کاسه باشد. که با سابقه آقای اولاند و شرکاء، کادرهای حزب « سوسیالیست »! مریدان میتران، اغلب صیهونیست و « تروتسکیست »! حتما هست. پای یک حقه بازی انتخاباتی برای جلب رضایت ملانشون و شرکاء: احزاب « چپ و کمونسیت در فرنگستان »! معروف به چپ خاویاری... ارتش خایه مالان بی شرم امپراتوری سرمایه، با بوی تند اپورتونیسیم و رویونیسم، بوی گند « تروتسکیسم »! برای جلب رضایت این دشمنان قسم خورده سوسیالیسم و دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا، در میان است. چپ خاویاری، امروز مثل دیروز، برای پست و مقام، وکالت و وزارت... برای شغل های نان و آبدار از این دست جوش می زند. در غیر اینصورت، بدون تقسیم قبلی « غنائم »! در سطح شهرهای بزرگ و مناطق پر جمعیت، بدلیل سقوط آزاد، کاهش کاملاً موجه اعتبار آقای اولاند و شرکاء در میان افکار عمومی، آقای حزب « سوسیالیست فرنگستان »! انتخابات کانتونال امسال که هیچ، حتی در انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۱۷ میلادی هم، براساس نظر سنجی ها، احتمالاً در برابر مارین لوپن، شکست سختی خواهد خورد. انتخاب اسم رمز « شارلی ابدو »! فکاهی نامه ای مبتذل، که تا همین چندی پیش فروش نمی رفت... با گرایش مساعد سر دبیر گیج و از خود راضی و جنجال برانگیزش، آقای استفان شاربونیه - موسوم به « شارب »! نسبت به چپ خاویاری بستگی تام دارد.

دستاویز « آزادی بیان »!

اولاند و شرکاء جفنگ می گویند. حقایق را دستکاری، بکلی وارونه می کنند. بسود محافل مالی و امپریالیستی، سلاطین بورس و تسلیحات، از سیر تا پیاز، موهوم بخورد افکار عمومی می دهند. فراموش نکنیم که چپ خاویاری، بند نافش به مالکیت بورژوازی وصل بوده و هست. امروز مثل دیروز، زیر سایه امپراتوری سرمایه پارس می کند، در رکاب الیگارشلی مالی شمشیر می زند... اولاند و شرکاء از بیداری و هشپاری مردم، برآمد جنبش کارگری، پرولتاریای انقلابی و کمونیسیم در جهان سرمایه داری هراس دارند. در این راستا و برای تعطیل مبارزه طبقاتی است که در مورد جهادپست مرجوعی - تروریسم « اسلامی »! داد و قال براه انداخته اند. اما چیزی در باره چگونگی پیدایش آن نمی گویند.

حال آنکه سرنوشت غم انگیز آقای « شارب »! فرهیخته ای با یک دنیا « لیاقت »! برای تحریک افکار عمومی، تحقیر فرودستان مسلمان «! ترغیب سنت های متروک، تشویق خصومت های مذهبی و... نوعی خود کشی بسیاق سقراط « شهید »! در یک فضای مسموم، آلوده سنت های متروک، خصومت های مذهبی... بهر حال نا مطلوب، ولی چندان غریب نیست. فضائی که فکاهی نامه مبتذل شارلی ابدو، اصلاً تمام مطبوعات « آزاد »! از این دست، سهمی نسبتاً زیاد در شکل گیری آن داشتند... ابهام در کجاست؟ گویا حرف زدن پشت سر مرده معصیت دارد. پس هرچه باداباد... چون « شارب مقتول »! هیچ نمی فهمید که با ترغیب سنت های متروک، خصومت های مذهبی... نمی فهمید که با اشاعه استراتژی ناتو بنام « آزادی بیان »! قانونگریزی اوباش رونق گرفته و جهادپست - تروریسم « اسلامی »! بازار پیدا می کند. خیر، این آقای « شارب »! کشک خود را می ساید، نه برای آزادی بیان: ادعای مضحک اولاند و شرکاء، حاوی یک دروغ تهوع آور تاریخی، موضوع بیوگرافی جعلی سقراط... قربانی تعابیر ارتجاعی خود شد.

حق آزادی بیان

آزادی بیان برای آزادی بیان، هنر برای هنر، فرهنگ برای فرهنگ... اینها همه بی معنی، جفنگ، حرف مفت است. چون با این شگردها ریاکارانه، کلی از هواداران قسم خورده هیتلر، اعضای حزب نازی راه، در فردای جنگ دوم جهانی، با بیش از ۶۰ میلیون قربانی... تطهیر کردند. خیر، ما تبلیغ برای ویرانگری، ماجراجویی نظامی، کشتار جمعی، کودتاهای ننگین، تبلیغ برای گریز استعماری، اشغالگری، توسعه طلبی، تبلیغ برای چاپیدن خلق ها، غارت ملت ها، برای نژاد پرستی، بیگانه ستیزی، خصومت مذهبی، فاشیسم و نازیسم و پتن ایسم و مک کارتیسم، اختناق کارگران، سرکوب فرودستان... بنام « آزادی بیان »! این حقه بازی های پلیسی را بکلی مردود، اصلاً برسمیت نمی شناسیم. پیشکش هواداران.

معذالک، شاید منظور « دمکرات ها »! حق آزادی... است - که نمی تواند بی پایه و مایه، بدون پشتوانه اقتصادی باشد و نیست. در این ارتباط، با اطلاع همگان می رسانیم که برای ما مترالیست ها، مارکسیست ها - لنینیست ها، مقولات « حق و آزادی و... »! با شکل مالکیت، شیوه تولید و مبادله در این یا آن دوران مشخص تاریخی بستگی تام دارد و در ورای رژیم های اقتصادی متداول در یک جامعه متحرک و مفروض، اصلاً قابل تصور نیست.

دنیای « شارب »! خیلی خلاصه می گوئیم، چون این مرحوم، انگار نه انگار، در جمع « خوبان »! بازی می کرد، با از ما بهتران محشور بود. با نمایندگان بورژوازی بزرگ می لاسید. زمان زود می گذرد. همین دو سه سال پیش بود که حضور زوجه یا همراه آقای « شارب »! خانم ژانت بوگراب، نماینده تمام عیار گروه کارتل های دارو سازان فرنگستان در دولت نیکولا ساکوزی... کلی سر و صدا براه انداخت، اعتراض عناصر مترقی را برانگیخت.

خلفیات « شارب »! این مقتول، با آنهمه « لیاقت های ذاتی »! که فوقا بدانها اشاره شد، ایضا بخش اکتسابی: لوج و جاه طلب و نامجو... با این خلفیات، چاره ای نداشت جز اینکه با نگاه پلیسی به فرودستان زمانه نگاه کند. مردک به هیچ صراطی مستقیم نبود. از قرار معلوم، حتی با همکاران خود در « شارلی ابدو »! چندان نمی جوشید. گویا با بعضی ها، برسر درج متون، چاپ تصاویر محرک در هفته نامه فکاهی شارلی کشمکش داشت.

تأثیر تعلقات طبقاتی آقای شاربونیه بر روی فکاهی نامه « شارلی ابدو »! اصلاً قابل انکار نیست: نشریه ای که بساز بالائینها می رقصید. در رکاب محافل مالی و امپریالیستی شمشیر می زند. باب طبع فرمانروایان نان می پخت. طرز تلقی مسلط را اشاعه می دهد. افکار عمومی را قلقلک می داد، سنتز مذهبی راه، در سطح ملی و بین المللی، دامن می زند. استراتژی ویرانگر سازمان تروریستی ناتو در اوضاع و احوال جاری جهان را تبلیغ می کرد...

مقدان نوبتی

پیداست که انتخاب اسم رمز « شارلی ابدو »! این حقه بازی آقای اولاند برای بسیج ورشکسته ها، سر خورده ها، بسیج اقشار میانی در اوضاع و احوال جاری، که پیشتر شرح رفت، بی ارتباط با شگردها حزب نازی برای فریب افکار عمومی در دهه های منقضی نیست. همان حزب « خوشنام »! که بساز محافل مالی و امپریالیستی می رقصید، سر در آخور سلاطین بورس و مستغلات و تسلیحات داشت، در رکاب کارتل ها، انحصارات وطنی شمشیر می زد، ولی درست مثل حزب آقای اولاند و شرکاء - موسوم به حزب « سوسیالیست »! انگار نه انگار، با وقاحت تمام، خود را « سوسیالیست »! نماینده « کارگران »! قالب می کرد.

شارلی ابدو

اوراق مبتذل « شارلی ابدو »! بعنوان هفته نامه فکاهی - با مدیریت « شارب مقتول »! با سی هزار تیراز هفتگی، تک شماره سه ارو، خریداری نداشت، می گویند در شرف ورشکستگی و تعطیل بود. اما ماجرای تروریستی اخیر در استان پارس، خاصه دستور اکید اولاند و شرکاء، تهدید بنگاه الیزه و دفتر نخست وزیری، مبنی بر اینکه منبع همه باید « شارلی ابدو باشند »! یعنی با زور و تقلب و حقه بازی، فروش بضرر چاقو، سکه شد، با تیراژ ۷ میلیون، بصورت ویژه نامه، تک شماره ۷ ارو، از خطر جست. نه بخاطر صف خریداران « گمنام »! خیر، اینطور نیست، بلکه بدلیل محبوبیت « ناگهانی »! در میان دیوانسالاران ممتاز جهان « آزاد »! صاحب منصبان خرد و کلان، کارمندان عالی رتبه، هنر مندان فروشان شهیر، ستارگان سینما و تئاتر، با کلی آبنه های کلفت و طولانی مدت مثل جورج کلونی و آرنولد شوارتسنگر و...

ماجرای اخیر

صبح روز چهارشنبه، هفتم ژانویه ۲۰۱۵ میلادی، برادران کواشی، دو نفر فرانسوی معلوم الحال، یعنی قانونگریز، با کلی پیشینه شرارت، سوابق کیفری، اسلامیزه تا حد جنون در زندان های یک جمهوری « لائیک و دمکراتیک »! شیفته جانبازی در راه « خدا و رسول »! آماده عملیات انتحاری برای « شهادت »! از لشکر جهادیت های صادراتی امپراتوری فرانسه به خاورمیانه برای ساقط کردن دولت قانونی سوریه... دفتر مرکزی « شارلی ابدو »! در منطقه ۱۱ پاریس را مورد حمله قرار دادند.

از قرار معلوم، تروریست های « گمنام »! سوای دو مامور محافظ، ۱۰ طنز نویس و کاریکاتوریست حاضر در محل، اعضای هیات تحریریه این هفته نامه فکاهی راه، آنطور که بازمانده ها می گویند تک تک، با ذکر اسم و مشخصات، یعنی بدون دغدغه خاطر... کشته و خیلی راحت از محل این جنایت احمقانه فاصله گرفتند. گویا که یک روز بعد، غروب روز پنجشنبه، هشتم ژانویه سال جاری میلادی، دهها کیلومتر دور از پاریس، در راه فرار بسمت مرز بلژیک، سرانجام بدام افتادند، زیر رگبار نیرومند گارد ویژه پلیس و ژاندمری از پا در آمدند...

من شارلی نیستم

نویسنده: شلومو ساند، ترجمه تراب حق‌شناس جمعه، ۲۶ دی ۱۳۹۳؛ ۱۶ ژانویه ۲۰۱۵
من شارلی نیستم!

شلومو ساند (نویسنده اسرائیلی)

به نقل از سایت انجمن یهودیان فرانسوی پشتیبان صلح

۱۵ ژانویه ۲۰۱۵

هیچ چیز نمی‌تواند یک قتل را و به طریق اولی یک کشتار جمعی را که با خونسردی تمام انجام شده توجیه کند. آنچه در آغاز ژانویه جاری در پاریس رخ داد بی‌گفت و گو جنایتی غیرقابل بخشش است. گفتن این سخن هیچ امر جدیدی نیست: میلیون‌ها نفر چنین فکر می‌کنند و احساسشان به‌درستی همین است.

باوجود این با توجه به این جنایت موحش، یکی از نخستین پرسش‌هایی که به ذهن می‌زند این است:

آیا نفرت عمیق از قتل باید ما را اجباراً با اقدام قربانیان همراه و موافق نشان دهد؟

آیا من آن طور که رئیس جمهور فرانسه بیان کرد باید شارلی باشم زیرا آنان نماینده کامل آزادی بیان بوده‌اند؟

آیا نه تنها به این دلیل که خود لائیک و بی‌خدا هستم، بلکه به دلیل نفرت عمیقی که نسبت به اصول سرکوبگرانه سه مذهب بزرگ توحیدی موجود در کشورهای غربی دارم، باید شارلی باشم؟

برخی از کاریکاتورهایی که در "شارلی ابدو" منتشر شده و البته خیلی پیش از این دیده بودم، به نظرم بد سلیقه رسید. تنها چندتایی از آن‌ها مرا به خنده انداخت؛ اما این‌ها مسئله نیست! اغلب کاریکاتورهایی که درباره اسلام طی ده سال گذشته در این هفته

نامه چاپ شده به نظر من سرشار از کینه‌ای است که می‌کوشد زیرکانه خوانندگان

بیشتری دست و پا کند، البته خوانندگان غیرمسلمان. چاپ مجدد کاریکاتورهای روزنامه

دانمارکی در "شارلی ابدو"، به نظرم نفرت‌انگیز رسید. همان زمان، سال ۲۰۰۶، این

فقط عملی تحریک‌آمیز بود که کاریکاتوری از محمد بکشند با عمامه‌ای مانند نارنجک

دستی. این نه کاریکاتوری علیه اسلام‌گرایان بلکه بیشتر تشبیه احمقانه‌ای بود از اسلام با

ترور. همان‌طور که یهودیت را با پول پرستی تعریف می‌کردند!

چنین وانمود می‌کنند که "شارلی ابدو" به همه مذاهب بدون تمایز حمله می‌کند اما این

دروغ است. البته مسیحیان را به مسخره می‌گیرد و گاهی هم یهودیان را. باوجود این نه

روزنامه دانمارکی، نه "شارلی ابدو" به خود اجازه نمی‌دادند (و چه بهتر!) که

کاریکاتوری از موسی بکشند با شب‌کلاه و پالتوی رسمی به منظور آنکه او را یک

رباخوار زرنگ و مزور در یک دهک گوشه خیابان نشان دهند. در واقع خوب است که

در تمدنی که این روزها به آن تمدن "یهودی - مسیحی" می‌گویند دیگر ممکن نیست که

به‌طور علنی کینه ضد یهودی را اشاعه دهند، آن‌طور که در گذشته نه چندان دور رخ داد. من طرفدار آزادی بیان در عین حال

مخالف اقدامات تحریک‌آمیز نژادپرستانه هستم. من اعتراف می‌کنم که از ممنوعیت انتشار حرف‌های "دی‌یو دونه" (dieudonné)

راضی هستم؛ یعنی از ممنوعیت انتشار "انتقاد" و "متلک‌های" او علیه یهودیان؛ اما بر عکس، صریحاً مخالف کسی هستم که با او

برخورد فیزیکی کرده است و اگر تصادفاً می‌دانستم که چه احمقی به او حمله کرده بسیار شوکه می‌شدم؛ اما تا آنجا جلو نمی‌رفتم که

مقوایی در دست بگیرم و بر رویش بنویسم "من دی‌یو دونه هستم".

در سال ۱۸۸۶، کتاب فرانسه یهودی نوشته "ادوارد درومونت" (Drumont Edouard) در پاریس منتشر شد و در سال ۲۰۱۴،

همان روزی که سه جنایتکار احمق دست به سوء قصد زدند "میشل ولبک" زیر عنوان "تسلیم" [رمان] فرانسه مسلمان را منتشر کرد!

در پایان قرن ۱۹ [کتاب] فرانسه یهودی پر فروش‌ترین بود حتی قبل از آنکه به کتاب‌فروشی‌ها برسد. چنانکه "تسلیم" از همین حالا یکی

از پر فروش‌ترین‌هاست! این دو کتاب هر کدام در زمان خود با استقبال وسیع و گرم روزنامه نگاران روبرو شدند. چه فرقی بین

آن‌هاست؟ "ولبک" می‌داند که در آغاز قرن بیست و یکم نمی‌توان پرچم تهدید علیه یهود را به اهتزاز در آورد، اما همه جا بدون اشکال

می‌پذیرند کتاب‌هایی را که با تهدید علیه مسلمانان همراه است بفروشند. "آلن سورال" (Alain soral) که آنقدر زرنگ نیست هنوز این

را نفهمیده و لذا در رسانه‌های عمومی چندان جایی ندارد؛ و چه بهتر! اما "ولبک" یک روز قبل از انتشار کتابش با افتخار تمام به

برنامه اخبار ساعت ۸ تلویزیون دولتی دعوت می‌شود. کتابی اشاعه دهنده کینه و ترس درست مثل نوشته‌های فساد برانگیز "آلن

سورال" یادگند نژادپرستی در اروپا وزیدن گرفته است. فرقی اساسی وجود دارد بین حمله به یک مذهب حاکم بر جامعه از یک سو، و

سوء قصد یا تحریک علیه یک مذهب که اقلیتی تحت سلطه به آن ایمان دارد از سوی دیگر. اگر از بطن تمدن "یهودی - مسلمان" مثلاً

در عربستان سعودی یا امارات خلیج، امروز اعتراضاتی بلند می‌شود و نیز علیه مذهب مسلطی که هزاران کارگر و میلیون‌ها زن را

تحت ستم گرفته همدارهایی به گوش می‌رسد، ما موظفیم از معترضینی که تحت پیگرد قرار دارند حمایت کنیم. در حالی که می‌دانیم

مقامات کشورهای غربی نه تنها به هیچ رو "طرفداران ولتر و روسو" در خاورمیانه را تشویق نمی‌کنند بلکه به‌طور کامل از رژیم‌های

مذهبی بسیار سرکوبگر حمایت می‌نمایند.



در نقطه مقابل، در فرانسه یا دانمارک، در آلمان یا اسپانیا که میلیون‌ها کارگر مسلمان زندگی می‌کنند و غالباً کارهای دشوار و دردآور را بر عهده دارند و در سطوح پایین جامعه زندگی می‌کنند، قبل از اینکه اسلام را مورد انتقاد قرار دهیم باید بسیار مواظب و محتاط بود. به‌خصوص نباید به ریشخندهای وقیح دست زد. من امروز به ویژه پس از این کشتار وحشتناک، جانب مسلمان‌ها را دارم که در گتوهای حاشیه شهرها زندگی می‌کنند و با این خطر مواجه‌اند که قربانیان بعدی کشتاری باشند که در "شارلی ابدو" و در فروشگاه "هپیر کاشر" رخ داد. برای من همچنان مدل و مرجع اصلی چارلی چاپلین بزرگ است که هرگز فقرا و بینوایان را به مسخره نمی‌گرفت.

علاوه بر این و با علم به این که هر نوشته‌ای متعلق به شرایط خاص خویش است، چطور می‌توان از خود نپرسید چه معنا می‌دهد که از یک سال پیش تعداد فراوانی از سربازان فرانسوی در آفریقا مستقر شده‌اند تا "علیه جهادپست‌ها بجنگند" در حالی که هیچ بحث عمومی و جدی درباره فایده یا زیان این مداخله‌های نظامی صورت نگرفته است؟ ژاندارم استعمارگر دیروز که مسئولیت غیرقابل انکار میراث فاجعه بار تعیین مرزها و رژیم‌ها را بر عهده دارد امروز برای استقرار "حقوق، به خدمت فراخوانده می‌شود" و با کمک نیروی مسلح نواستعماری‌اش همراه با ژاندارم آمریکایی که مسئولیت ویرانی عراق را بردوش دارد، بی هیچ تأسفی، به بمباران پایگاه‌های داعش می‌پردازد. فرانسه می‌کوشد دست در دست رهبران "آگاه" سعودی و دیگر طرفداران داغ "آزادی بیان" در خاورمیانه، مرزهایی را که یک قرن پیش به‌صورت غیرمنطقی، به منطقه تحمیل کرده بود، حفظ کند زیرا منافع امپریالیستی‌اش ایجاب می‌کند. از او [فرانسه] دعوت شده است کسانی که چاه‌های نفت مصرفی گران قیمت‌اش را تهدید می‌کنند بمباران کند، بدون اینکه بفهمد با این کار خطر ترور را در کشورهای متروپل بالا می‌برد.

اما در واقع شاید هم موضوع روشن باشد! غرب آگاه شاید قربانی ساده و معصومی نباشد که خود وانمود می‌کند! شک نیست که باید قاتل جنایتکار و مفسدی بود تا بتوان با خونسردی اشخاص بی‌گناه و بی‌سلاح را به قتل رساند اما باید ریاکار یا کودن بود تا بتوان بر واقعیاتی که این تراژدی در آن رخ داده چشم فرو بست. کوری است اگر ببینیم و نفهمیم که اگر همگی از بی‌خدایان گرفته تا معتقدین به ادیان دست به دست هم ندهند و چشم اندازهای واقعی برای زندگی مشترک بدون کینه و رزی نسبت به یکدیگر نگشایند این وضعیت منازعه آمیز رو به وخامت خواهد گذشت.

ترجمه از عبری به فرانسه "میشل بی لیس" (Michel Bilies) از فرانسه به فارسی تراب حق شناس

جنبش کارگری و سندیکائی ایران و چگونگی ایجاد تشکیلات سراسری در شرایط فعلی



مارکس در باره اتحادیه کارگری نوشت: "اتحادیه تشکیلات حقیقی پرولتاریا است که بوسیله آن مبارزات روزانه و دائم خود را علیه سرمایه داران ادامه می‌دهد. اتحادیه برای کارگران مکتب مبارزه است."

لنین در اثر خود در باره "اعتصاب" تذکر می‌دهد: "اعتصاب نتیجه تضاد طبقاتی است که در جامعه کاپیتالیستی وجود دارد. او اعتصاب را آغاز مبارزه طبقه کارگر علیه نظام سرمایه‌داری تلقی کرد. اعتصاب است که بالاخره در مغز کارگران افکار سوسیالیسم را می‌پروراند. اعتصاب نفرت طبقه کارگر را نسبت به سرمایه‌داری کاملاً تحریک می‌کند و چشم و گوش آنها را باز می‌کند که حکومت سرمایه‌داری دشمن طبقه کارگر است. چرا که دولت سرمایه‌داری کاملاً مدافع طبقه بورژوازی و منافع آنان است. اعتصاب تحمل و استقامت و روح مبارزه جوئی طبقه کارگر را تقویت می‌نماید. طبقه کارگر در ضمن اعتصاب می‌فهمد که مبارزه او علیه سرمایه‌داری حق و مقدس است. اعتصاب، کارگران را تربیت نموده و تعلیم می‌دهد که اتفاق و اتحاد موجب پیروزی است و کارگران جهاد علیه دشمنان خود را بهتر یاد می‌گیرند. مبارزه‌ای که در نتیجه آن تمام خلق و ستمکشان را آزاد نموده و زحمتکشان را از یوغ سرمایه و عمال آنها نجات دهد."

لنین اعتصاب اقتصادی و سیاسی را مکمل یک دیگر می‌دانست.

مارکس و انگلس و لنین عقیده داشتند که اعتصاب یکی از وسایل مبارزه و نبرد طبقه کارگر برای رهانی خویش است ولی نه یگانه وسیله.

لنین نوشت: " هدف نهایی مبارزات اعتصابی در جامعه سرمایه‌داری واژگونی دستگاه دولتی و از بین بردن دولت طبقاتی آن است. " مبارزات طبقه کارگر در نظام سرمایه‌داری تلفیقی است از سه شکل مبارزه اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک. کلاسیک‌های مارکسیسم لنینیسم شرط پیروزی طبقه کارگر را در هم آمیختن مبارزات اقتصادی و سیاسی به رهبری حزب مستقل سیاسی تحلیل کردند. مارکس و انگلس به دفعات خاطر نشان کردند که اتحادیه‌های کارگران نباید فعالیت خود را منحصر بمبارزات اقتصادی نمایند. آنها عقیده داشتند که " اتحادیه و کارگران صرفنظر از مقاصد و اهداف اولیه خود حالا دیگر بطور آگاهانه مانند مرکز سازمان دهنده طبقه کارگر عمل می‌نمایند و رهانی کامل طبقه را باید هدف خود قرار دهند. آنها باید از تمام جریانها و جنبش‌های اجتماعی و سیاسی که بسوی هدف بالا سیر می‌نمایند پشتیبانی نمایند. اتحادیه‌های کارگران خود را نمایندند و مظهر تمام طبقه کارگر و مبارزات راه آن میدانند. آنها باید در صفوف خود کارگران غیر متشکل را وارد کنند. اتحادیه‌ها بایستی مخصوصا درباره کارگرانی که دستمزد و حقوق کمتری دریافت می‌نمایند توجه مخصوصی ابراز دارند و منافع آنها را تامین کنند مانند کارگران کشاورزی که نظر بشرایط خاصی که دارند بدون حامی می‌باشند. اتحادیه‌های کارگری بایستی بتمام دنیا بفهمانند و همگی را قانع کنند به اینکه آنها نه فقط برای منافع خصوصی و محدود خود مبارزه می‌کنند بلکه برای آزادی میلیون‌ها زحمتکش نبرد مینمایند."

آموزگاران پرولتاریا اما همواره تفاوت‌های کیفی سازمانهای کارگری نظیر شورا و اتحادیه کارگری را که هریک وظایف و اهداف خاصی را دنبال میکنند متذکر شدند و رهروان طبقه کارگر را از چپ روی و راست روی دربرخورد به این مسئله مهم برحذر داشتند.

اتحادیه کارگری یک تجمع صنفی کارگران است. کارگران صنوف متعدد مانند کارگران صنایع فلزکاری، ساختمانی، معادن، حمل و نقل و... هر کدام بر اساس منافع اقتصادی و ویژه گیهای حرفه‌ای اتحادیه صنف خویش را دایر کرده تا بتوانند متحدان از حقوق خویش در مقابل کارفرمایان و دولت متحد آنها دفاع کنند. کارگران در این تجمع می‌فهمند که یکدست صدا ندارد و باید کارگران را برای کسب حقوق خویش و بهبود شرایط زندگی خویش جلب نمود. ۸ ساعت کار روزانه، بیمه بازنشستگی، بیمه بیکاری، بیمه درمانی، بیمه معلولیت در نتیجه کار، ارتقاء متناسب حقوق با افزایش سطح گرانی زندگی و تورم، پرداخت دستمزد در زمان بیماری، ممانعت از اخراج کارگران؛ همه و همه از نتایج کار دستجمعی کارگران با فعالیت در اتحادیه صنفی خود آنهاست. این مبارزه متحد همیشه در چارچوب مناسبات سرمایه‌داری باقی می‌ماند و به مصالحه با سرمایه‌داران و دولت می‌انجامد. هدف از مصالحه کنار آمدن با استثمارگران در شرایط مناسب تر است. چپ روها فکر می‌کنند که هر اعتصابی باید به انقلاب برسد. آنها سازش با کارفرما را در خاتمه هر اعتصاب در شرایطی که تمام خواستها و یا حتی بخش عمده‌ای از خواستهای کارگران بر آورده شده است را "گلوبندی" و "سازش گندیده" با بهره کشان می‌نامند حال آنکه دستاورد هر اعتصاب کارگری وابسته به درجه فشار کارگران به سرمایه داران، توانائی ادامه اعتصاب، ایجاد موج همبستگی در میان سایر کارگران و مردم و... می‌باشد. پیروزی را باید کشان کشان آورد. اعتصاب الزاما با پیروزی همراه نیست. در یک شرایط نامناسب، اعتصاب می‌تواند بشدت شکست بخورد و به ایجاد موج ناامیدی در عناصر کارگری و سرخوردگی در عناصر ناستوار منجر شود. این است که برای پیروزی اعتصاب باید آنرا از قبل تدارک دید. سازمان سراسری اتحادیه‌های کارگری که کلیه این تشکلهای صنوف گوناگون را در بر بگیرد یکی از سلاحهای بُرنده کارگران در تضمین مداومت اعتصاب، بُرد تبلیغاتی و بسیج نیروی همبستگی است.

شوراها تنها سازمانهای کسب قدرت سیاسی هستند. برای آن تجمع می‌کنند که بتوانند قدرت سیاسی را به کف بگیرند. کنگره شوراها، دولتمردان را، برای اداره کشور انتخاب می‌کند. کنگره شوراها کنگره حزب نیست، کنگره نمایندگان منتخب مردم است که نماینده اکثریت جامعه را تشکیل می‌دهند. در روسیه در انقلاب ۱۹۰۵ برای نخستین بار چنین اشکالی در مبارزه زحمتکش‌ها بروز کرد که در انقلاب فوریه ۱۹۱۷ و اکتبر ۱۹۱۷ تکامل یافت و نمایندگان اکثریت جامعه روسیه را که عبارت باشند از کارگران و دهقانان در برگرفت. وقتی لنین قبل از اکتبر ۱۹۱۷ متوجه شد که درون شوراها نفوذ بلشویکها توسعه یافته و آنها اکثریت نمایندگان شوراها را به سمت خود جلب کرده اند شعار "همه قدرت بدست شوراها" را طرح کرد و با ایجاد حکومت شورائی که تحت تاثیر نفوذ معنوی بلشویکها بود و رهبری حزب کمونیست بلشویک شوروی را پذیرفته بود قدرت سیاسی را در دست گرفت. در همان اتحاد شوروی تشکل دیگری بنام اتحادیه کارگری وجود داشت که ربطی به شورا نداشت. شورا و اتحادیه کارگری از نظر ترکیب کارگری یکی نیستند، یکی دهقانان را هم در بر می‌گیرد و دیگری صرفا ترکیب کارگری دارد. آنها دو پدیده متفاوت اند. برای استقرار دموکراسی پرولتاریائی بجای دموکراسی بورژوائی اشکال سازمانی کهنه که با الهام از پارلمانتاریسم بورژوائی رشد کرده‌اند دیگر کاربرد ندارند، برای این کار به تشکیلات نوینی نیاز هست که تشکیلات شورا باشد که به وسیله‌ی آن می‌توان این کار عظیم را از پیش برد؟ آن تشکیلات نوینی که می‌تواند گورکن بورژوازی باشد و جای دموکراسی بورژوازی را با دموکراسی پرولتاریائی تعویض کند و آن دستگاه کهنه را شکسته بدور بریزد و ارکان دولت پرولتاریائی را پی ریزی نماید عبارت از شکل نوین سازمان پرولتاریا بنام شورا است.

شورا و سندیکا علیرغم اینکه هر دو از جمله تشکلهای کارگری هستند ولی رکن حکومتی و برای کسب قدرت سیاسی و تغییر

بنیادی جامعه است و دیگری تنها برای بهبود شرایط زندگی کارگران در چهارچوب مناسبات حاکم سرمایه‌داری در ممالک سرمایه‌داری است و هدفش کسب قدرت سیاسی نیست. نه تنها نباید این دو شکل سازمانی را با یکدیگر عوضی گرفت بلکه مجاز نیست که ماهیت متفاوت آنها را یکی کرد و وظایف مستقل آنها را در هم ریخت و از آن ملغمه‌ای ساخت که زیانش تا به امروز گریبان جنبش انقلابی ایران را گرفته است. چنین خطائی می‌تواند شوراهای کارگری اسلامی بزاید که در ایران زاده شد. شوراهائی که نه ترکیب کارگری- دهقانی- سربازی داشته و ابزار کسب قدرت سیاسی است و نه جمعیتی از کارگران متشکل در سازمانهای صنفی گوناگون خویش در یک تشکل سراسری برای بهبود شرایط زندگی کارگران است.

همانطور که اشاره رفت رسالت تاریخی پرولتاریا عبارت از واژگون ساختن نظام سرمایه‌داری و ایجاد جامعه نوین است. در اجرای این هدف، سازمانهای صنفی پرولتاریا از انجمنهای کارگری گرفته تا سندیکا و اتحادیه های متنوع کارگر نقش مهمی بعهده دارند. نکته دیگری که باید به آن توجه داشت اینستکه سندیکاها، مرکز تشکل و تجمع مجموعه کارگران، صرف نظر از تفاوت های عقیدتی - سیاسی - مسلکی و مذهبی و قومی و زبانی و جنسی و سنی است و همه کارکنان فکری و یدی زیر پوشش سندیکا و اتحادیه قرار می‌گیرند، و به دفاع از حقوق صنفی - اجتماعی خود می‌پردازند. جنبش سندیکائی بخش وسیع و توده ای جنبش کارگری است. جنبش کارگری تجسمش در فعالیت حزب طبقه کارگر است که در ارتباط با این جنبش توده ای قرار دارد. این ارتباط به معنای یکی و همسان بودن جنبش سندیکائی و مبارزات حزب طبقه کارگر نیست. هر یک از این نهادها، استقلال و میدان فعالیت مشخص خود را دارا هستند و نباید یکسان تلقی شوند. حزب طبقه کارگر نقش رهبری کننده مبارزات سیاسی و ایدئولوژیک و تعیین کننده خطوط اصلی مبارزات اقتصادی جنبش کارگری را به عهده دارد و وظیفه اش بردن آموزش سوسیالیسم علمی در جنبش توده ای و جذب و پرورش نخبگان و فعالین این جنبش است.

اصلی ترین مانع بر سر راه سازمانیابی طبقه کارگر ایران همواره وجود حاکمیت‌های دیکتاتوری و ضدکارگری و سرکوبگر در طول تاریخ جنبش کارگری و سندیکائی بوده است. البته در حاشیه این عامل اصلی، درک های ذهنی و اشتباه از وظایف و تفاوت های تشکلهای کارگری و جایگاه آنها، و همچنین خرابکاری آگاهانه جریانات چپ نمای عامل سرمایه در این راه، به عنوان موانعی فرعی نقش مخرب داشته اند.

برای درک علمی و بهتر و همه جانبه تر از موضوع و استفاده از تجارب تاریخ جنبش صد و یازده ساله کارگری ایران و توجه به ویژگی های آن نگاهی گذرا به این تاریخ می‌اندازیم. ادامه در شماره بعد

مصاحبه با رفیق ماریو سوزا عضو رهبری حزب کمونیست سوئد (م ل) درمورد رفیق استالین و اوضاع کنونی روسیه و سوئد



ماریو سوزا یکی از محققین برجسته مارکسیست لنینیست سوئد درمورد تحولات شوروی بویژه تشدید مبارزه طبقاتی در دوران پر تلاطم ساختمان سوسیالیسم تحت رهبری رفیق استالین است. وی تاکنون مقالات و رساله های تحقیقی ارزشمندی در نقد نظرات نویسندگان رنگارنگ بورژوازی و تحریفات تاریخی و ضد کمونیستی به رشته تحریر درآورده و جعلیات آنها را بی پروا افشا ساخته است. ماریو سوزا ارقام جعلی و چند میلیونی "کشتار استالینی" که برای خلع سلاح روحی و ایدئولوژیکی کمونیستها و نیروهای انقلابی انتشار یافته را افسانه استالینسم می‌نامد و از رفیق استالین بعنوان پرچم و معمار نخستین کشور موفق سوسیالیستی به دفاع برمیخیزد. در همین رابطه هئیت تحریریه توفان مصاحبه زنده ای با رفیق انجام داده که ترجمه آن از نظر خوانندگان گرامی میگذرد. برخی از آثار ماریوسوزا که به چند زبان از جمله زبان فارسی ترجمه شده است در سایت شخصی وی قابل دسترسی است. www.mariosousa.se

هئیت تحریریه توفان

دی ماه ۱۳۹۳

پرسش: رفیق ماریو، قبل از اینکه به سئوالات ما در مورد رفیق استالین و مبارزه طبقاتی در شوروی پاسخ دهید لطفا مختصرا خود را برای خوانندگان توفان معرفی کنید. چه دلیلی داشت که از پرتغال به سوئد مهاجرت کنید؟

پاسخ: من اهل لیسبون پرتغال هستم. در دوران جوانی من، کشور پرتغال تحت حاکمیت فاشیستی قرار داشت و دارای چندین مستعمره در آفریقا بود. از جمله می توان از آنگولا، موزامبیک، گینه... را نام برد. در آن دوره تا اوایل سال ۱۹۷۴ میلادی که حاکمیت فاشیسم در پرتغال فروپاشید، تمام پسران پرتغال مجبور بودند در خدمت سربازی و نظامی دریکی از مستعمراتی که مردم برای رهائی از استعمار و بردگی و برای آزادی دست به قیام زده بودند، انجام وظیفه کنند. در آن دوره بسیاری از جوانان علیه جنگهای استعماری بودند. ما جوانان ضد راسیسم و ضد کلونیالیسم بودیم. من خارج از این چهارچوب آگاهی زیادی در مورد مسائل سیاسی نداشتم. زیرا روزنامه ها و کتب آزاد نبودند تا بتوان به مطالعه سیاست پرداخت. تمام ایده ها و دانسته های ما فقط محصول بحث های خود جوانان با یکدیگر بود. منم مانند بسیاری از پسران پرتغالی زمانیکه به نظام وظیفه و خدمت در جنگ فراخوانده شدم، کشور را ترک کردم. هنگامیکه پلیس ارتش برای بازداشتن به منزل ما آمد، دست خالی برگشت، زیرا در آن زمان من در فرانسه بودم. زمانی که در اوت ۱۹۷۰ به سوئد آمدم من هنوز کمونیست نبودم، فقط یک جوان ضد راسیسم و ضد کلونیالیست بودم. من در سوئد کمونیست شدم. وقتی در کارخانه ای آغاز به کار کردم فهمیدم که همان ناعدالتی هائی که در پرتغال وجود داشته در اینجا نیز وجود دارد. من مجبور به تعمق بیشتر در مورد شرایط زندگی جدید و علاقمند به نشریات و کتب چاپ شدم. در این رابطه مصاحبه ای روزنامه نوین شهر اوپسالای سوئد به مناسبت شصت و پنجسالگی من انجام داد که لینک زیر قابل دسترسی است.

<http://www.unt.se/familj/fran-fascismens-portugal-till-en-buss-i-uppsala-3473546.aspx>

پرسش: شما یکی از محققین و تحلیلگران برجسته شوروی بویژه در مورد مبارزه طبقاتی در سالهای ۳۰ و نقش رهبری استالین در مورد ساختمان سوسیالیسم هستید. کتاب شما، افسانه میلیونها زندانی و کشته در شوروی استالینی "حقیقتی که آشکار نشد" اثر ارزشمندی است. چرا دفاع از استالین در فضائی که همه علیه او هستند اینهمه برای شما و حزبتان اهمیت دارد؟

پاسخ: من بطور خستگی ناپذیر از استالین و شوروی دفاع میکنم. برای من دفاع از یک حقیقت تاریخی بسیار اهمیت دارد. این دلیلی مهم من در دفاع از استالین است. از این رو سخت میکوشم و حزبم را نیز به دفاع از استالین و شوروی ترغیب میکنم بدون کشورشوراها که تحت رهبری استالین بنا شد، جهان امروز می توانست برای طبقه کارگر کاملا متفاوت باشد بدون الگوی کشورشوراها، طبقه کارگر در جهان از جمله در سوئد نمی توانست از حداقل حقوق آزادیهای پایه ای و دموکراتیک برخوردار باشد. نمونه کشورشوراها سرمایه داری را به هراس انداخت و ادارشان کرد که قدری از فشار بر طبقه کارگر بکاهند. از سویی الگوی شوروی سبب گردید که بسیاری از کارگران، جهان را بهتر درک کنند، به سوسیالیسم علاقمند شوند و به مبارزه علیه سرمایه داری و امپریالیسم روی آورند. بسیاری از اینها محصول کار سیاسی استالین بود. لذا کمونیستها همواره باید از استالین دفاع نمایند.

پرسش: این چه رازی است که امروز در روسیه مردم در تظاهراتهای مختلف چه در روز اول ماه مه، چه در سایر تظاهراتهای اعتراضی با حمل تصاویر استالین ظاهر میشوند؟ آیا این دلیلی بر آگاهی طبقاتی کارگران روسیه است یا یک برخورد احساسی است؟

پاسخ: استالین امروز یک شخصیت محبوب در کشورهای سابق شوروی است. مردم در موقعیتهای زیادی تصاویر استالین را در تظاهرات حمل میکنند زیرا خواهان سیاست دیگری هستند، خواهان شرایطی که زحمتکشان قدرت سیاسی را در دست دارند، شرایطی که در دوران استالین وجود داشت. کارگران استالین را مدافع خود می بینند. این امر، هم دلیلی بر احساسات توده هاست و هم ناشی از آگاهی طبقاتی آنهاست. بسیاری از کارگران که سطح آگاهیشان بالا نیست پرچم استالین را بطور غریزی در مبارزه علیه سرمایه داری بلند میکنند. به واقع تصویر استالین یک شکل از مبارزه برای به عقب راندن سرمایه داران است. لیکن بسیاری از کارگران فراتر از آن می روند و میفهمند که با از دست دادن شوروی چه چیزهایی از دست داده اند و برای شرایط نوین سیاسی پیکار میکنند، پیکار برای سوسیالیسم. استالین سمبل سوسیالیسم برای بسیاری از کارگران است.

پرسش: مسئله استالین یک مسئله شخصی نیست، بل سخن بر سر پرنسپهای کمونیستی است. دکترین رویونیستی ضد استالین خروشچفی در کنگره بیستم حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی نقطه عطفی در حمله به مارکسیسم لنینیسم بود که مورد تشویق و کف زدنهای جهان امپریالیستی قرار گرفت. کمونیستها و انقلابیون روسیه امروز چه درسی از این رخداد تاریخی گرفتند؟ امروز بعد از احیای سرمایه داری و اینهمه نابسامانی و فلاکت در روسیه چه نگاهی به استالین دارند؟

پاسخ: کمونیستها امروز در روسیه و کشورهای سابق شوروی تصویر دیگری در مورد استالین بعد از خروشچف دارند. در آن دوره بسیاری در مورد گفته های خروشچف که آیا وی حقیقت را بیان میکند یا در مورد کلیت تاریخ استالین دروغ می گوید، پرسشهایی داشتند. اما امروز اوضاع کاملا متفاوت است. هم اکنون اکثر احزاب کمونیستی در کشورهای سابق شوروی از استالین و سیاستهای او دفاع میکنند. تمام احزاب با تصویر استالین در تظاهرات ظاهر میشوند و از اندیشه های او در سیاست بهره میگیرند. حتا در بین احزاب سابقا هوادار اندیشه خروشچفی نیز چنین است. آنها پی به دستاوردهای عظیم طبقه کارگر در شوروی و جهان در دوره استالین برده می بینند که طبقه کارگر تحت سیاست خروشچفی چه چیزی از دست داده است. آنها از تاریخ می آموزند و می بینند که فقط با سیاست انقلابی استالین است که منجر به موفقیت برای سوسیالیسم و طبقه کارگر میشود.

پرسش: قدرت گیری فاشیسم در اوکراین نتیجه سیاست تهاجمی آمریکا و اتحادیه اروپا است. چه منافعی روسیه در اوکراین دارد و کمونیستهای این کشور چه موضعی در این رابطه دارند؟ آیا این حقیقت دارد که حزب کمونیست اوکراین از رفیق استالین دفاع و خروشچفیسیم را محکوم میکند؟

پاسخ: قبل از هر چیز نباید فراموش کرد که روسیه یک کشور سرمایه داری است. روسیه سرمایه داری و در راسش پوتین خواهان صلح است، صلحی که شرایط مناسب تری برای تجارت در نظام سرمایه داری فراهم میکند. پوتین روسیه خواهان بی ثباتی و یا جنگ در شرق اروپا نیست. منافع روسیه پوتین در گرو تکامل طبیعی سرمایه داری و فضای روابط دوستانه با اوکراین است. قبل از کودتای دولتی در ۲۲ فوریه ۲۰۱۴ در کییف، روابط گسترده تجاری و دوستانه ای میان اوکراین و روسیه برقرار بود. پوتین خواهان چنین مناسباتی با اوکراین است. روسیه پوتین خواهان یک اوکراین فاشیستی که امپریالیسم (امپریالیسم غرب- توفان) به منظور اشغال و ویرانی روسیه بزرگ و ثروتهای عظیمش مستقر کند، نمی باشد. روسیه پوتین موافق اوکراینی که مردم روس زبان و تمام مردم اوکراین مجبور به زندگی تحت اختناق فاشیستی گردند، نمی باشد. پوتین مجبور به دفاع از حقوق مردم روس زبان است. وی چنین کرده و به همین دلیل یکی از محبوبترین سیاستمداران روسیه محسوب میشود و از حمایت نود درصد مردم برخوردار است. حزب کمونیست اوکراین خواهان مناسبات دوستانه میان روسیه و اوکراین است. این حزب از استالین دفاع میکند و از رویزیونیسم خروشچفی بریده است و سیاست طبقاتی را پیش میبرد که کاملا در انطباق با اندیشه های استالین است. **ادامه در شماره بعد**

گشت و گذاری در فیسبوک

پرسش و پاسخی در مورد استالین، سوسیالیسم و دیکتاتوری پرولتاریا

دوستی در صفحه فیسبوک در بحثی پیرامون استالین و دیکتاتوری پرولتاریا چنین استدلال نمود که "مضمون دیکتاتوری در دوره مارکس با خودکامگی تفاوت داشت و به این اعتبار "دیکتاتوری پرولتاریا در دوره استالین خودکامگی بوده و نه دیکتاتوری پرولتاریا..." ویا اینکه استالین تزه های لنین و دیکتاتوری پرولتاریا را بد فهمید و با توسل به قهر و سرکوب و خودکامگی منتقدین خود را خاموش کرد و این نمی تواند یک سیاست لنینی باشد." **"استالین هیچ انتقادی را بر نمی تابید و میلیونها انسان را کشت"**

پاسخ:

یکم اینکه سرویسهای جاسوسی جهان سرمایه داری که به مدرن ترین دستگاههای تکنیکی قرن مجهزند و جعل اسناد و یا بهتر بگوییم تولید اسناد جعلی مورد لزوم برای تبلیغات ضد کمونیستی، فقط یکی از کارهایشان است، میلیارد ها دلار صرف مخدوش کردن حقایق تاریخی کرده و می کنند. دیگر چه کسی است که کتاب "مشهور" سولشیتسین را که هدفش فقط و فقط سپاشی علیه استالین است، نشناسد؟ و یا کتاب ۷۰۰ صفحه ای "روی مدودف" را تحت عنوان "در دادگاه تاریخ" که بفارسی نیز ترجمه شده و ابتکار جالبش جمع آوری تمامی دروغهای تاریخ نویسان بورژوازی علیه استالین در یک جلد است. و یا کتاب "اسرار مرگ گورکی" و یا کتاب "ترور سرخ" از روبرت کانکوست ویا کتاب "تزار سرخ" از ایزاک دویچروغیر. نقد این کتابها که هر کدام به سبک دیگری "افسانه استالینیسم" را با استفاده از ارقام جعلی به تحریف حقایق تاریخی می پردازند در صفحه فیسبوک مقدور نیست. شدت این تبلیغات آنقدر قوی است و وسعت آن آنقدر گسترده که حتی انسانهاییکه هوادار کمونیسم اند، خود را در مقابل آن خلع سلاح می بینند.

ما در اینجا فقط به دو نکته مهم اشاره میکنیم: یکی مقوله دیکتاتوری پرولتاریا و استالین است که فقط جنبه تئوریک دارد و دیگری مختصری از آمار رسمی انتشار یافته در مورد پیشرفتهای عظیم صنعتی و فرهنگی در دهه ۳۰ در شوروی که دلیل ریشه ای حمایت میلیونها کارگر و زحمتکش شهر و روستا از سیاستهای دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی تحت رهبری حزب کمونیست شوروی با دبیر کلی استالین است. به باور ما حزب کمونیست شوروی بدون اجرای موفق برنامه های اقتصادی و صنعتی و فرهنگی نمی توانست قلوب توده ها را فتح کند و آنها را با خود همراه سازد. اجرای چنین تحول بزرگی بطور عینی به تشدید مبارزه طبقاتی، مبارزه طبقاتی بین کارگران و زحمتکشان روستا از یک سو و از سوی دیگر بورژوازی کولاک که بخاطر از دست دادن مالکیت برابر تولید و الغای مالیکت خصوصی احساس خطر کرده و به مقاومت جنون آمیز و خرابکاری و توطئه علیه حکومت کارگری توسل جست، انجامید. در این اینجا باید دید که آن جریانهای فکری که امکان استقرار سوسیالیسم در یک کشور را بر نمی تابیدند و با طرحهای پنجساله اقتصادی مخالفت میکردند به رغم سخنان "چپ" و روشنفکرانه شان در کنار کدام طبقه قرار گرفته بودند. خطر خارجی و عروج حزب نازی در آلمان را چگونه ارزیابی میکردند و چه دورنمایی برای نبرد علیه امپریالیسم ها آلمان داشتند.... اینهاست آن نکات کلیدی که باید در دستور کار حکومت دیکتاتوری پرولتاریا قرار میگرفت و خود را برای نبرد نهائی آماده میکرد و چنین نیز کرد.

در زیر به گوشه ای از تحولات عظیم صنعتی، اقتصادی و فرهنگی در دهه ۳۰ اشاره میکنیم:

طی دهه ۱۹۳۰ اولین و دومین برنامه های پنج ساله تحقق یافت و اشتراکی نمودن زمینهای کشاورزی به مرحله عمل درآمد. در آمد ملی کشور که در سال ۱۹۲۹، ۲۹ میلیارد روبل بود، در سال ۱۹۳۸ تا ۱۰۵ میلیارد روبل افزایش یافت. افزایشی با ۳۶۰ درصد در عرض ده سال، رویدادی منحصر بفرد در تاریخ نظام صنعتی! تعداد کارگران و مستخدمین دولت از ۱۴،۵ میلیون نفر در سال ۱۹۳۰ به ۲۸ میلیون نفر در سال ۱۹۳۸ ارتقاء یافت.

دستمزد متوسط سالانه کارگران صنعتی از ۹۹۱ روبل در سال ۱۹۳۰ تا ۳۴۴۷ روبل و رقم تخصیص داده شده به اهداف فرهنگی و اجتماعی در بودجه دولت از تقریباً ۲ میلیارد روبل در سال ۱۹۳۰ به ۳۵ میلیارد روبل در سال ۱۹۳۸ افزایش یافت. در آغاز دهه ۱۹۳۰ ساعات کار کلیه مراکز صنعتی به حداکثر ۷ ساعت کار در روز تقلیل یافت (برای مثال ساعات کار کمتر برای کارگران معادن)، فرمی که در اواخر دهه ۱۹۳۰ بدلیل آماده نمودن شرایط برای مقابله با تهدیدات جنگی آلمان نازی باید کنار گذاشته میشد.

طی دهه ۱۹۳۰ حجم تولیدات در اتحاد جماهیر شوروی با چنان سرعتی رشد نمود که در تاریخ بشری نظیر آن هرگز مشاهده نشده بود. در آغاز سال ۱۹۳۰ ارزش کل تولیدات صنعتی مبلغی بالغ بر ۲۱ میلیارد روبل بود. هشت سال بعد ارزش تولیدات صنعتی تا بیش از ۱۰۰ میلیارد روبل افزایش یافته بود. (هر دو رقم به قیمت‌های جاری ۱۹۲۶-۱۹۲۷ محاسبه شده اند).

در عرض هشت سال حجم تولیدات صنعتی تقریباً دو برابر شده بود! در آغاز ۱۹۳۰ مساحت زمینهای کشت شده برای کلیه محصولات برابر با ۱۱۸ میلیون هکتار بود. در سال ۱۹۳۸ این مساحت برابر با ۱۳۶،۹ میلیون هکتار شده بود. همزمان کشور اشتراکی نمودن کامل زمینهای کشاورزی را بپایان رسانده و در ارتباط با مدرنیزه و اشتراکی نمودن کشاورزی مسائل مهمی را مرور و مشکلات عظیمی را حل نموده بود.

در آغاز ۱۹۳۰، ۳۴۹۰۰ تراکتور در اتحاد جماهیر شوروی وجود داشت. در سال ۱۹۳۸ رقم آنها به ۴۸۳۵۰۰ دستگاه افزایش یافته بود. تعداد تراکتورها در طی ۸ سال تقریباً دو برابر شده بود! طی همان دوران رقم ماشینهای درو از ۱۷۰۰ تا ۱۵۳۵۰۰ و ماشینهای خرمن کوب از ۴۳۰۰ به ۱۳۰۸۰۰ دستگاه افزایش یافته بودند. در خلال دهه ۱۹۳۰ توسعه فرهنگی اتحاد جماهیر شوروی نیز بی نظیر بود. در سال ۱۹۲۹ رقم دانش آموزان در کلیه مدارس تقریباً ۱۴ میلیون نفر بود. سال ۱۹۳۸ این رقم به تقریباً ۳۴ میلیون نفر افزایش و شمار دانش آموزان در کلیه اشکال خود، حتی دانش آموزان نیمه وقت، تا ۴۷ میلیون نفر رشد نموده بود! تقریباً یک سوم از جمعیت کشور از سیستم آموزشی کشور بهره میبردند.

در آغاز دهه ۱۹۳۰ هنوز ۳۳ درصد از مردم اتحاد جماهیر شوروی توان خواندن و نوشتن نداشتند (در سال ۱۹۱۳، شصت و هفت درصد). در سال ۱۹۳۸ بیسوادی چند سالی بود که کاملاً ریشه کن شده بود. طی این دوران رقم دانشجویان دانشگاهها از ۲۰۷۰۰۰ نفر تا ۶۰۱۰۰۰ نفر افزایش یافته بود، تقریباً سه برابر! تعداد کتابخانه ها در سال ۱۹۳۸، در مقایسه با ۴۰۰۰۰ در سال ۱۹۳۳، ۷۰۰۰۰ بودند.

در سال ۱۹۳۸ حجم کتابهای موجود در کتابخانه ها، در مقایسه با ۸۶ میلیون در سال ۱۹۳۳، به رقم باورنکردنی ۱۲۶ میلیون افزایش یافته بود. طی دهه ۱۹۳۰ اقدام منحصر بفرد دیگری نیز به اجرا گذاشته شد، اقدامی که هم توان اتحاد جماهیر شوروی را در عرصه ایدئولوژیکی و مادی به اثبات میرساند و هم تمایل دولت را به عادلانه رفتار نمودن با شهروندان جامعه.

آموزش ابتدایی در مدارس در سراسر اتحاد جماهیر شوروی به زبان خود ملتها. این یک کار فرهنگی بزرگ با رقم بیشماری از کتابها بود، کتابهای درسی و دیگر ابزار آموزشی، به زبانی که در گذشته بصورت مکتوب بسختی وجود داشتند. برای اولین بار برای بسیاری از ملل و اقوام کشور ادبیاتی به زبان خود آنها منتشر شد.

بر اساس این پیشینه است که مبارزه طبقاتی اتحاد جماهیر شوروی، ۱۹۳۰، باید مورد بازنگری دقیق قرار گیرد و علل محبوبیت استالین را ناشی از پیوند عمیق او با توده ها و اجرای موفق طرحهای صنعتی و اقتصادی و فرهنگی و حضور فعال توده ها در صحنه اجتماع...دید.

دوم اینکه دفاع ما از استالین دفاع از شخص نیست، دفاع از اصول و مبانی کمونیستی است. از آنجا که از انتقاد به استالین سخن گفتید و منظورتان انتقاد کمونیستی است و نه انتقاد لیبرالی و ضد کمونیستی باید خدمتان عرض کنیم که استالین خودش یکی از مشوقین سر سخت انتقاد به حزب و دولت بود و تمام اسناد کنگره ۱۹ که آخرین کنگره ای بود که او شرکت داشت گواهی میدهند که بیشترین انتقاد از جانب اوبه حزب و رهبری و کادرهای حزبی شد و پیشنهادات ریشه ای برای برطرف نمودن اشکالات و ضعفهای حزب ارائه نمود. اما اگر انتقاد بدین معناست که از محافل ترسکیستی و ضد انقلاب که در دادگاه با حضور هیئت منصفه و ناظران بین المللی محاکمه و محکوم شدند، اعاده حیثیت شوند و استالین محکوم گردد، کاری که خروشچف کرد، به هیچوجه با آن موافق نیستیم، آن را انحراف از سوسیالیسم و دیکتاتوری پرولتاریا میدانیم.

باری، ما مخالفین استالین را به دو دسته تقسیم میکنم :

دسته اول کسانی هستند که اصولاً دیکتاتوری پرولتاریا را قبول ندارند

دسته دوم دیکتاتوری پرولتاریا را می پذیرد ولی معتقد است که استالین خودکامه بوده، جان انسانهای بیگانه را گرفت، مخالفین را سرکوب کرد، دیکتاتوری پرولتاریای مارکس را خوب نفهمید در این زمینه افراط بخرج داده و یا لنین دیکتاتوری پرولتاریا را درست اجراء نمود و اصول لنینی در دوره شوروی خوب اجرا نشد.....

کسانی که لنین را نیز رد می کنند به باور ما جزو دسته اول یعنی مخالفین دیکتاتوری پرولتاریا محسوب می گردند.

جواب دسته اول را خود لنین داده است وقتی می گوید:

«کسیکه فقط مبارزه طبقاتی را قبول داشته باشد، هنوز مارکسیست نیست... مارکسیست فقط آن کسی است که قبول نظریه مبارزه طبقاتی را تا قبول نظریه دیکتاتوری پرولتاریا بسط دهد.» (دولت و انقلاب ۱۹۱۷).

البته این نظریه لنین بر آموزش های مارکس متکی است که می گوید: «بین جامعه سرمایه داری و کمونیستی دورانی وجود دارد که دوران تبدیل انقلاب اولی به دومی است. مطابق با این دوران یک دوران گذار سیاسی نیز وجود دارد و دولت این دوران چیزی نمی تواند باشد جز دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا.» (مارکس انتقاد از برنامه گوتا ۱۸۷۵) از این الفبای مارکسیسم که بگذاریم بیشتر به استدلالات دسته دوم از مخالفین استالین می پردازم. می گویند استالین "دیکتاتوری پرولتاریا را خوب نفهمید، دست به جنایت زد، زیاده روی کرد و خودکامه بود و استالین دیگر تکرار نخواهد شد.... استالین مظهر جنایت است."!!!!!!

به باور ما استالین چه در زمینه دیکتاتوری پرولتاریا و چه در زمینه های دیگر دقیقاً آموزش های لنین را البته در شرایط تاریخی دیگری پیاده نموده است چرا که هر مقوله سیاسی اجتماعی فقط در رابطه با شرایط زمانی و مکانی خاصی مفهوم پیدا می کند یعنی شکل مشخص هر مقوله در واقع تابعی است از زمان و مکان مثلاً شکل مشخص دیکتاتوری پرولتاریا در کمون پاریس در فرانسه در سال ۱۸۷۱ و شکل مشخص دیکتاتوری پرولتاریا در شوروی در سال ۱۹۳۸ یعنی در آستانه یک جنگ امپریالیستی مسلم است که نمی تواند یکی باشد. تازه بگذاریم از فرق اساسی بین این دو که یکی (یعنی انقلاب اکتبر) پیروزمند بود و دیگری (یعنی کمون پاریس) درست بخاطر عدم قاطعیت در دیکتاتوری اش علیه بورژوازی شکست خورد.

لنین در مورد ضرورت این دیکتاتوری می نویسد:

«در هر انتقالی از سرمایه داری به سوسیالیسم دیکتاتوری به دو علت عمده و یا در دو جهت عمده ضروریست. نخست اینکه سرمایه داری را نمی توان مغلوب نمود و ریشه کن ساخت مگر از طریق درهم شکستن بی امان مقاومت استثمارگران که بلافاصله نمی توان آنها را از ثروتشان و از برتری های تشکیلات و معلوماتشان محروم ساخت و بالنتیجه آنها طی دوران نسبتاً مدیدی ناگزیر تلاش خواهند کرد تا حکومت تهیدستان را که نسبت به آن نفرت دارند واژگون سلزند. دوم آنکه هیچ انقلاب کبیر و بویژه انقلاب سوسیالیستی، حتی اگر جنگ خارجی هم در بین نباشد، ممکن نیست بدون جنگ داخلی یعنی جنگ بین همکشوران انجام پذیرد، جنگی که ویرانی حاصله از آن از جنگ خارجی هم بیشتر است و هزارها و میلیونها موارد تزلزل و نوسان از یکسو به سوی دیگر را در بردارد و حاکی از یک وضع بی نهایت نامعین و نامتعادل و آشفته می باشد و بدیهی است که هیچیک از عناصر فساد جامعه کهنه که ناگزیر بسیار کثیرالعمده و اکثراً با خرده بورژوازی مربوطند (...) نمی توانند در یک چنین تحول عمیقی «خود نمائی» نکنند. و اما عناصر فساد هم نمی توانند طور دیگری «خود نمائی» کنند، مگر از راه افزایش جرانم، اوباشی، ارتشاء، احتکار و انواع فضاخات دیگر. برای اینکه بتوان از عهده همه آن ها برآمد، زمان و سرپنجه آهنین لازم است.»

«هیچ انقلاب کبیری در تاریخ نبوده است که در آن مردم این موضوع را بطور غریزی حس نکرده و با تیرباران دزدان در محل ارتکاب جرم قاطعیت نجات بخشی از خود نشان نداده باشند. مصیبت انقلاب های پیشین در این بود که شور انقلابی توده ها، آنها را در حالت برانگیختگی نگاه می دارد و به آنها نیرو می دهد تا عناصر فساد را بطرز بی امانی سرکوب نمایند، برای مدتی مدید کفایت نمی کرد. علت اجتماعی یعنی طبقاتی این بی دوامی شور انقلابی، ضعف پرولتاریا بود....»

همین تجربه تاریخی تمام انقلاب ها و همین درس تاریخی جهانی اقتصادی- سیاسی بود که مارکس آنرا تخلیص نمود و فرمول کوتاه صریح و دقیق و روشن دیکتاتوری پرولتاریا را بدست داد.»

حال ممکن است بگوئید لنین از سرپنجه آهنین در مقابل عناصر فساد، اوباشان، محتکران و غیره بطور کلی صحبت کرده و تیرباران را نیز در مورد دزدان گفته ولی تکلیف توطئه گران سیاسی چی است؟ البته بنظر ما لنین با اشاره به «خودنمائی» های عناصر فاسد خرده بورژوا مسئله را روشن کرده ولی با این همه باز هم مشخص تر در مورد به اصطلاح «اپوزیسیون سیاسی» به آموزش های لنین گوش فرا دهیم. در کنگره ۱۱ حزب بلشویک که در سال ۱۹۲۲ تشکیل شد و آخرین کنگره حزبی بود که لنین در آن شرکت داشت، لنین می گوید:

«دادگاههای انقلابی ما باید کسانی را که به اشاعه علنی منشویسم دست می زنند، تیرباران کنند. در غیر این صورت دادگاهها از آن ما

نیستند و دیگر خدا می داند که از آن کی اند.»

منظور از «اشاعه علنی منشویسم» چیست؟ آیا مبارزه مسلحانه است؟ آیا فعالیت تروریستی است؟ آیا ایجاد تشکیلات سراسری مخفی براندازی است؟ هیچکدام از این ها نیست بلکه فقط ابراز عقیده علنی است. چرا لنین چنین موضعی می گیرد؟ برای اینکه جنگ خونین داخلی کشور را به ویرانه تبدیل نموده بود، حزب و دولت شوراهای در مقابل مشکلات اقتصادی عظیمی قرار داشتند و می بایستی جهت حل این مشکلات سیاست جدید اقتصادی «نپ» پیاده شود. برای اینکه شرایط تاریخی سال ۱۹۲۲ در شوروی سوسیالیستی ایجاب می نمود که دیکتاتوری پرولتاریا چنین اعمال شود یعنی اینکه منشویک ها که بعنوان نمایندگان بورژوازی ارزیابی شده بودند، حق فعالیت سیاسی نداشته باشند. در گزارش سیاسی به همین کنگره ۱۱، لنین خطاب به سوسیال رولوسیونرها و منشویک ها می گوید: «اجازه بدهید شما را به جوخه اعدام بسپاریم. لطفاً از ابراز نظرات خود داری فرمائید. در غیر این صورت، یعنی اگر در شرایط فعلی که با مشکلات بزرگی روبرو هستیم، بمراتب بزرگتر از مشکلات دوران جنگ داخلی (حمله گارد سفید)، مایلید نظرات سیاسی خود را ابراز دارید، آنوقت، ببخشید آقایان، ولی با شما همان کاری را خواهیم کرد که با بدترین و خطرناکترین عناصر گارد سفید کردیم.» و با وقتی از مبارزه با بوروکراتیسم صحبت می کند، می گوید:

«کارمندان قدیمی، ملاکان، بورژواها، و کثافات دیگر که در صفوف کمونیست ها رخنه کردند، زشت ترین رفتار و تحقیرآمیزترین برخوردها را نسبت به دهقانان داشته و در این رابطه مرتکب جنایت نیز میشوند. در این جا یک تصفیه با وسایل ترور لازم است: تشکیل دادگاه و تیرباران در محل ارتکاب جرم. بگذار مارتف ها، چرنف ها و خرده بورژوازی غیر حزبی و امثال آنها بگویند: «خدا را شکر من جزو این افراد (منظور بلشویک ها- مترجم) نیستم، ترور را قبول نداشته و ندارم». این ورشکستگان ترور را به این خاطر «قبول ندارند» که نقش دست نشانندگان گارد سفید را بعهده گرفته و قصد فریب کارگران و دهقانان را دارند. سوسیال رولوسیونرها و منشویک ها «ترور را قبول ندارند» چرا که نقش آنها این است که توده ها را زیر پرچم «سوسیالیسم» ترور گارد سفید بگذارند...»

«ولی ما این حقیقت تلخ ولی غیر قابل انکار را بیان می داریم، در کشورهایی که در یک بحران عظیم ناشی از هم گسیختن روابط کهن و تشدید مبارزه طبقاتی بعد از جنگ امپریالیستی ۱۸ / ۱۹۱۴ بسر می برند- و این در مورد تمام کشور های جهان صدق می کند- برخلاف تبلیغات فریبکارانه نفی ترور غیر ممکن. یا ترور گارد های سفید، ترور بورژوازی به سبک آمریکائی، انگلیسی (ایرلند)، ایتالیائی (فاشیسم)، آلمانی، مجاری و غیره و یا ترور سرخ پرولتاریا. راه میانه یا راه «سومی» نیز وجود نداشته و نمی تواند وجود داشته باشد.» (لنین- درباره مالیات جنسی، ۱۹۲۱).

لنین در سخنرانی اش در کنگره یازدهم نظرش را بطور صریح و روشن در مورد دیکتاتوری پرولتاریا و حق آزادی برابری برای بورژوازی چنین بیان می دارد:

« هر کس انتقال سوسیالیسم را بدون سرکوب بورژوازی تصور نماید، سوسیالیست نیست، ولی اگر سرکوب بورژوازی به عنوان یک طبقه ضروریست، محروم ساختن وی از حق انتخاب و برابری ضروریست. ما خواهان آزادی برای بورژوازی نیستیم. برابری استثمارگران و استثمار شوندهگان را نیز قبول نداریم. اگر دیروز از قانونی نمودن احزاب خرده بورژوازی سخن می گفتیم، و امروز منشویکها و اس ارها را بازداشت می نمائیم، باید گفت که ما در این نوسانات سیستم کاملاً معینی را عملی می سازیم. » (لنین سخنرانی در کنگره ۱).

رفیق عزیز، زمانیکه کمونارد ها ۶۴ تن از گروهانهای خود را اعدام کردند، دمکرات های ناب و اخلاقیون بورژوازی در سراسر دنیا فریاد زدند که اینها تروریست هستند، اینها قاتلند، اینها بیگناهان را کشته اند. و از جمله این بیگناهان یکی هم اسقف بزرگ پاریس بود. تنها کسی که در آن دوران قاطعانه از کمونارد ها دفاع کرد مارکس بود که فریفته اظهارات اخلاقی!! این آقایان نشد، و بعد هم زمانیکه «ورسانی» ها و قیحانه به کموناردهای پاریس حمله کردند و دریای خونی که از کموناردها ریختند، این دمکرات های ناب دیگر جرات نکردند آن مسائل اخلاقی خود را بروز دهند، چراکه اکنون هزاران کارگر توسط بورژوازی، که دم از اخلاق ناب می زد، در آنجا قتل عام می شدند. در مورد سوسیال رولوسیونرها و یا اس ار های چپ در روسیه نیز، که اساساً خمیره آنها از اخلاقیات ناب سرشته شده بود، این اخلاقیات ناب مانع نشد تا آنها زمانیکه با لنین در مخالفت قرار گرفتند، حتی لنین را نیز ترور بکنند.

نباید فراموش کرد که دولت در عالیترین شکل دمکراتیک بورژوایی ماهیتاً دیکتاتوری است و دولت سوسیالیستی هم دیکتاتوری است. دیکتاتوری اصولاً یک نقیصه است و یککاش برای محو استثمار و آزادی واقعی انسان احتیاجی به آن وجود نداشت. اما مارکسیست ها واقع بین تر از آنند که خود را با اوهام و آرزو های خوش بفریبند، آنها با پیروی از آموزش بزرگان و اندیشمندان مارکسیسم و با تجربه از انقلابات گذشته نیک می دانند که برای رسیدن به کمونیسم، برای رهائی واقعی و همیشگی انسان از قیودات اسارت آور چاره ای جز گذار از یک دیکتاتوری نیست. این نقیصه تا مادامیکه طبقات وجود دارند، مادامیکه پرولتاریا وجود دارد، و تا مادامیکه سیمای جهان تغییری اساسی نیافته است، وجود خواهد داشت. اما دیکتاتوری پرولتاریا علیرغم جنبه فهری و علیرغم رعب و وحشت و جبری که برای بورژوازی و بقایای او حاکم می کند، جنبه دیگری نیز دارد. دیکتاتوی پرولتاریا، دیکتاتوری توده های رنجبران و زحمتکشان بر علیه استثمارگران، دیکتاتوری اکثریت عظیم ملت بر علیه مشت ناچیزی چپاولگر است و در این معنا با دیکتاتوری اقلیت بر اکثریت و دیکتاتوری بورژوازی بر کارگران و زحمتکشان متفاوت بوده و هزاران بار از آنها دمکراتیک تر است. رعب و وحشت دیکتاتوری

پرولتاریا برای توده های خلق نیست، توده های خلق خود عامل اجرای دیکتاتوری اند. و برای پرولتاریائی که تحت این دیکتاتوری صنعت و کشاورزی هنر و فرهنگ را رشد می دهد، کشور را شکوفا و مدرن می کند و جهانی نو با قدرت سرپنجه های خود می سازد و خود از آن بهره میگیرد. این دیکتاتوری خفت آور نیست بلکه افتخار آفرین است و از آن رو آشکارا آنرا اعلام می دارد و هیچ سعی و کوششی در مخفی داشتن آن انجام نمی دهد.

اما بورژوازی از آنجا که بر توده های رنج و کار دیکتاتوری می کند، از آنجا که در سایه حکومت خود دست رنج کارگران را می رباید و از آنجا که فقر و فلاکت عامه مردم را موجب شده و کارگران را بصورت گدایانی که در جستجوی کارند، درمیآورد و... مجبور است که ماهیت حکومت خود را ببوشاند، دروغ بگوید، و آنرا دموکراسی بنامد و با تکه استخوانی که از لاشه غارت شده بسوی روشنفکر خرده بورژوازی پرتاب می کند، زبان و قلم آنها را نیز به خدمت میگیرد تا توده ها را از دیکتاتوری پرولتاریا این „غول زشت و بدهیبت“ و از سرپنجه آهنین آن برحذر دارند. ریاکارانی که بر جنایات بورژوازی و امپریالیسم که روزانه در جهان دهها هزار نفر را به انحاء گوناگون به قتل می رسانند سرپوش بگذارند ولیکن برای نابودی استثمارگران و برای نابودی جاسوسان ضد کمونیست که بر علیه تنها حکومت زحمتکش از هیچ اقدامی نیز خود داری نکرده اند، هزاران ضجه و زاری براه انداخته اند.

هر یک روز از جنایات امپریالیسم در جهان بمراتب بیش از تمام کشتار های دوران استقرار دیکتاتوری پرولتاریاست. اما بورژوازی برای منحرف کردن اذهان مردم از جنایات خویش با مستمسک خصائل سرکوب شده در زیر فشار محدودیت های دیکتاتوری پرلتری بیش از هر چیز کین تبلیغات خود را بر یک دوران تاریخی و افتخار آمیز بشریت که با ساختمان شکوهمند سوسیالیسم مزین است نشان گرفته است و این امر نه چیزی تصادفی و نه غیره منتظره است. انقلاب مادام که چون پهلوانان افسانه ای به پیش می تازد و امیال ظالمانه و پست را به زنجیر کشیده و برای صیانت نفس خویش در دل توطئه گران و دشمنان داخلی و خارجی شمشیر بدست رعب و وحشت می آفریند، مورد بدترین حملات و افتراات است. مگر انقلاب کبیر فرانسه و رهبر برجسته آن „روبسپیر“ و بقول مردم آن روزگار „این مرد فساد ناپذیر“ کم مورد اتهام دشمنانه „پسر دوستان“ نازک دل بوده است؟! خویست همانگونه که ه. ج. ولز در کتاب تاریخی متذکر شده است:

„وقایعی را که همان زمان (یعنی زمان انقلاب کبیر فرانسه) در انگلستان و آمریکا و سایر کشورها روی میداد، فراموش نکنیم. قانون جنائی مخصوصاً برای دفاع از مالکیت صورتی بسیار خشن و وحشیانه داشت و مردم بنام این قانون برای تجاوز ناچیزی به دار آویخته می شدند و در بعضی از جاها شکنجه دادن هنوز بصورت رسمی معمول بود“ را بیاد داشت.

ولز می گوید:

„در همان دوران „ترور“ انقلاب (منظور دوران ۱۶ ماهه رهبری روبسپیر که ۴۰۰۰ هزار نفر کشته شدند) خیلی بیش از آنچه در فرانسه مردم با گیوتین اعدام شدند، در انگلستان و آمریکا اشخاص را بدار آویختند.“ (به نقل از نهر و - نگاهی به تاریخ جهان جلد ۲ صفحه ۷۳۷).

اما در جهان بورژوازی همواره انقلابیونند که به میز محاکمه کشیده می شوند. هزاران جنایات امپریالیسم در سراسر جهان که تاریخ رشد آن با خون مردم ترسیم شده، کشتار میلیون ها کارگر و دهقان شوروی سوسیالیستی آن روزگار و... بر قلب های نازک تر از گل! این روشنفکران اثر ندارد، گوئی که این مردم بی نام و نشان شایسته به حساب آمدن نیستند.

خروشچف مرتد کار مخرب خود را با حمله به "کیش شخصیت استالین و اشتباهات" او را در قالب "شروع دوباره لنینیسم در شکل اصلی خودش" و تکامل سیستم کمونیسم آغاز نمود. گورباچف همان وعده های عوام فریبانه را به منظور سر در گم نمودن نیروهای چپ تکرار نمود. در حال حاضر مسائل کاملاً روشن شده اند: به بهانه "بازگشت به لنین"، تزار باز میگردد، به بهانه "تکامل کمونیسم" سرمایه داری وحشی حمله ور شده است. اغلب کسانی که به جناح چپ تعلق دارند چند کتابی را در مورد فعالیت های سازمان سیا و سازمان های جاسوسی غربی خوانده اند. آنها آموخته اند که جنگ روانی و سیاسی در مجموع مهمترین بخش جنگ مدرن را تشکیل میدهند. تهمت و افتراء، شنشوی مغزی، فتنه انگیزی، تحریفها از انواع مختلف، تشدید تضادها، تهمت و افتراء به مخالفان و تدارک جنایات که سپس آنرا به مخالفان نسبت دهند از جمله روشهای معمولی هستند که در جنگ مدرن که مورد استفاده سازمان های جاسوسی غرب قرار میگیرند.

اما جنگهایی که امپریالیستها با بیشترین انرژی و با امکانات عظیم براه انداخته اند، جنگهای نظامی، جنگهای پنهانی، جنگهای سیاسی و جنگهای روانی، جنگهای ضد کمونیستی هستند. آیا این آشکار نیست که کمپین ضد استالین اساس جنگ ایدئولوژیکی بر علیه سوسیالیسم و کمونیسم بود؟ سخنگویان رسمی ماشین جنگی آمریکا، کیسینجر و برژینسکی که از کار سولژنیتسین و کانکوست، "که تصادفاً دو نویسنده محبوب سوسیال دموکراتها، ترسکیستها و آنارشئیستها بودند"، تقدیر نمودند. اما واقعیت آن بود که آنها بجای "کشف حقیقت در مورد استالین" در میان متخصصان ضد کمونیسم، به دنبال اجرای جنگ روانی بودند که توسط سازمان سیا تدارک دیده میشد.

رفیق عزیز، اینهاست فشرده ای از نظرات حزب ما در مورد استالین و دیکتاتوری پرولتاریا. در مورد اینکه چرا خروشچف به قدرت رسید، چه نارسائیهایی در نظام سوسیالیستی شوروی دوره استالین وجود داشت که رویزونیستها به قدرت رسیدند و سرمایه داری را احیا نمودند، موضوع بعدی است که در فرصت مناسب بدانها می پردازیم.

سخنی کوتاه در مورد تحولات اخیر یونان



سرانجام بعد از چندسال اعتراضات توده ای و اعتصابات عمومی کارگران و زحمتکشان علیه سیاست خانمان برانداز نئولیبرالی اتحادیه اروپا، بر علیه دیکته صندوق بین المللی پول و بانک جهانی و بر علیه ادامه خصوصی سازیها، اخراج سازیها و صرفه جوئی های عریان..... الکسیس سیراس رهبر حزب «چپ گرای» سیریزا در یک کارزار انتخاباتی به قدرت رسید و با کسب ۳۶,۳ درصد آرا و ۱۴۹ کرسی پارلمانی موجی از شادی و امید به آینده ای بهتر را در یونان موجب گردید. شایان ذکر است که امروز به برکت سیاستهای ارتجاعی نئولیبرالی حاکم در یونان یک سوم مردم در فقر بسر می برند. میلیونها انسان فاقد کمترین درآمد برای امرار معاشند. از هر ده نفر زیر ۲۸ سال شش نفر بیکارند، به عبارت دیگر حدود ۶۰ درصد جوانان بیکارند و فقر و گرانی و بی خانمانی حلقوم زحمتکشان را میفشارد و هر روز شکاف طبقاتی ژرفتر میشود.

سیراس رهبر سوسیال رفرمیست «چپ» که سابقه فعالیت... در احزاب او و کمونیست را دارد با بلند کردن پرچم مبارزه علیه ریاضت اقتصادی، وعده بهبود در زندگی کارگران، بیکارشدگان، بازنشستگان، جوانان و وعده توسعه اقتصادی برای شرکتهای کوچک و متوسط شهری و روستایی را داد و در نخستین سخنرانی بعد از پیروزی اش بیان داشت:

« تا پایان می جنگیم و پیروز میشویم. ما نیاز مندیم که از این باتلاقی که دیری است در آن گیر کرده ایم، به جهیم. ما پیروز میشویم. ما تاریخ را میسازیم»

اما وی در عین حال بطور روشن و شفاف بر ادامه عضویت یونان در اتحادیه اروپا، اتحادیه پولی اروپا «اورو» و پیمان نظام ناتو تاکید ورزیده است. بدین ترتیب سیراس که از او بعنوان رهبر چپگرا یاد میشود هیچ تمایلی به بر انداختن قوانین نئولیبرالی ندارد و قبل از هر چیز میکوشد تا با اتکا به آرای مردم اعتماد بازار را جلب کند. در حالی که مبارزه با ریاضت اقتصادی و درگیر شدن با اتحادیه اروپا با ابزار پارلمانی آنها در ائتلاف با حزب «مستقل بورژوا محافظه کار» پیروزی جدی برای تهیدستان جامعه به ارمغان خواهد آورد. یا باید تحت اراده و مطالبات واقعی میلیونها توده کارگر و زحمتکش به جلو حرکت کرد و یا تحت فرمان و اراده دیکتاتوری سرمایه نئولیبرال به چانه زنی بی حاصل مشغول شد، شق وسطی وجود ندارد. هر حزب سیاسی جدی در یونان برای اینکه بتواند به وعده هایش تحقق بخشد نخستین گامش خروج از اتحادیه اروپا و او و پیمان نظامی ناتو است. این هنوز سوسیالیسم نیست ولی برای استقرار یک یونان مستقل است و مردم را یک گام به جلو می راند. راه حل خروج از بحران یونان سوسیالیسم است. سوسیالیسم است که انسان و نه سرمایه را در مرکز جهان قرار داده، برای رفاه و آینده انسان جامعه را با برنامه ریزی بنا می کند.

<https://www.facebook.com/toufan.hezbekar>



سخن هفته

نقل از فیسبوک توفان

پنجشنبه ۹ بهمن ۱۳۹۳

بمناسبت سی و چهارمین سالگرد جانباختن رفیق عباس گودرزی (علی)



**وین آتش نهفه که در سینه ماست
خورشید شعله ایست که در آسمان گرفت.**

"صد بار در خور نام قهرمان است، آنکس که مردن در نبرد با مدافعان و حافظان این نظام فاسد را به مرگ تدریجی یک گذران منکوب، مطیعانه و برده وار مرجح شمرد". لنین"

ششم بهمن ماه سال ۱۳۶۰ در جریان تصرف آمل توسط سربداران خلق، رفیق قهرمان ما عباس گودرزی (علی) در طی عملیات قهرمانانه به شهادت رسید. رفیق عباس لاله سرخی بود که در طلوع زندگی درخشانش، عاشقانه با فداکاری کم نظیر در راه رهایی خلق و حزب خویش و برای اعتلای مارکسیسم - لنینیسم جانباخت. این کارگر قهرمان حزب کار ایران (کارگر چاپ) که مطابق ماموریت حزبی به منظور بررسی عملیات مشترک با اتحادیه کمونیستها، ماهها با رفقای سربداران در جنگلهای مازنداران فعالیت عملی داشت، داوطلبانه در عملیات رزمی ای که به تصرف آمل منجر گردید، شرکت نمود و تنی چند از مزدوران سیاه دل را نیز به خاک افکند.

ولیکن خود نیز به هنگام عقب نشینی زمانیکه به کمک یکی از رفقای مجروح شتافته بود تا او را به آخرین سنگر برساند، با گلوله دژخیم بشهادت رسید. حزب ما درسی چهارمین سالگرد تصرف شهر آمل ضمن ادای احترام به همه رفقای جانباخته سربداروگر امیداشت یاد و خاطره رفیق عباس گودرزی (علی) یادآوری میکند که حزب ما در آن دوران بصورت تشکیلاتی در تصرف آمل شرکت نداشت و بعدها در ارزیابی های خود این اقدام را چپ روانه تحلیل نمود. ماموریت رفیق عباس گودرزی (علی) و ارتباط با سربداران بمنظور بررسی اهداف مبارزه مسلحانه در جنگل و همکاری مشترک با سازمانهای سیاسی علیه رژیم جمهوری اسلامی صورت گرفت که متأسفانه منجر به شهادت رفیق گردید.

در سی و چهارمین سالگرد جانباختن رفیق عباس گودرزی (علی) کادر رزمنده حزب کار ایران (توفان) و همه رفقای جانباخته سربدار، یادشان را گرامی میداریم و با الهام از قهرانقلابی توده ای خود را برای نبردهای آتی آماده میسازیم.

**یاد رفیق عباس گودرزی (علی) گرامی و راهش پر رهرو باد!
ننگ و نفرت بر رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی باد!**

**"صد بار در خور نام قهرمان است، آنکس که مردن در نبرد با مدافعان و حافظان این نظام فاسد را
به مرگ تدریجی یک گذران منکوب، مطیعانه و برده وار مرجح شمرد". لنین"**

زنده باد سوسیالیسم این پرچم رهایی بشریت!

توفان شماره ۱۷۹ بهمن ماه ۱۳۹۳ ارگان مرکزی حزب کار ایران منتشر شد.

رفقا، دوستان و یاران مبارز!

برای پیشبرد نبرد علیه رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی، علیه امپریالیسم جهانی، علیه رویزیونیسم و ضد انقلاب ترتسکیسم و شبه ترتسکیسم و تقویت جنبش کمونیستی ایران به حزب کار ایران (توفان) کمک مالی کنید!

[پاره‌ای از انتشارات جدید توفان از سایت اینترنتی:](#)

***تحریف کنندگان تاریخ** سندی تاریخی از انتشارات دفتر اطلاعاتی شورای وزیران اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی

***درافشای ماهیت "حزب کمونیست کارگری ایران" در دو جلد از انتشارات حزب کار ایران (توفان)**

* **مرغان پرکشیده توفان. جانب‌اختگان توفان. چاپ دم اردیبهشت ۱۳۹۳**

* گزارش سیاسی کمیته مرکزی به کنگره چهاردهم حزب کمونیست (ب) اتحاد شوروی

* سفری به کره شمالی. از انتشارات حزب کار ایران (توفان) اردیبهشت ۱۳۹۳

* جنبه بین‌المللی انقلاب اکتبر - استالین

* مارکسیسم و مسئله ملی - استالین

* ترتسکیسم، ضدانقلاب در پوشش - م. ج. اولزین

* سخنرانی و نطق استالین به مناسبت شروع جنگ کبیر میهنی

* مانیفست حزب کمونیست - مارکس و انگلس

* * توطئه بزرگ کتاب سوم

* * توطئه بزرگ کتاب چهارم

در خطه حکمرانی اسرائیل اثر ارزشمندی از بهروز افراشته

سرزمین اشغال شده فلسطین توسط عزرائیل

ما خواندن این کتاب را به همه علاقمندان و پژوهشگران و مبارزین راه زادی و استقلال و سوسیالیسم توصیه می‌کنیم



آدرس سایتها و وبلاگهای مرتبط با حزب

www.toufan.org

لینک چند وبلاگ حزبی

وبلاگ توفان قاسمی

<http://rahetoufan67.blogspot.se/>

ظفر سرخ وبلاگ

<http://kanonezi.blogspot.se/>

آگاه وبلاگ کارگر

<http://www.kargareagah.blogspot.se/>

کتابخانه اینترنتی توفان سایت

<http://toufan.org/ketabkane.htm>

توفان سایت آرشیو نشریات

http://toufan.org/nashrie_tofan%20archive.htm

تویتر توفان در

<https://twitter.com/toufanhezbkar>

توفان در فیسبوک

<https://www.facebook.com/toufan.hezbekar>

توفان در فیسبوک به زبان انگلیسی

<https://www.facebook.com/pli.toufan?fref=ts>